

# نسخه

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی  
سال نهم / شماره اول / پیاپی ۱۶ / بهار - تابستان ۱۴۰۲

چگونگی حصول علم معصومان علیهم‌السلام

از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی<sup>۱</sup>

طاهر کریم‌زاده<sup>۲</sup>

## چکیده

حقیقت وحی همواره دغدغه دانشوران بوده است و تحقیق درباره چگونگی حصول علم انبیا و اوصیا می‌تواند گامی در تبیین این حقیقت به شمار آید. پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی، دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبائی را درباره نحوه حصول علوم انبیا علیهم‌السلام و اولیا علیهم‌السلام بررسی می‌کند. ملاصدرا اتصال و اتحاد حاصل از اشتداد وجودی نفس نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ولی علیه‌السلام با عقل فعال را منشأ حصول علم معصومان علیهم‌السلام می‌داند. او توانست بر اساس مبانی حکمت متعالیه، چگونگی حصول علوم ایشان را تبیین کند، ولی دیدگاه او خالی از اشکال نبود. علامه طباطبائی ضمن بهره‌مندی از مبانی و مفاهیم حکمت متعالیه، توانست با استفاده روشمند از آیات قرآن کریم، کاستی‌های دیدگاه صدرا را جبران کند و آن را به شکلی تحلیلی کند که با متون دینی و آیات و روایات هماهنگ‌تر باشد. بیان برخی کاستی‌های دیدگاه ملاصدرا و تبیین روش علامه طباطبائی در تحلیل علم معصومان از جمله یافته‌های این نوشتار است.

کلیدواژه‌ها: علم معصومان، وحی، الهام، ملاصدرا، علامه طباطبائی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۵

۲. استادیار گروه معارف، دانشکده الهیات، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان؛ taher.karimzadeh@gmail.com

## ۱. مقدمه

از جمله صفات مشترک پیامبر ﷺ و امام ﷺ صفت علم است. بنابر باور دانشوران امامیه، ایشان در کنار علوم اکتسابی از علم الهی نیز بهره‌مندند. این قسم از علم انبیاء ﷺ و اوصیا تامّ و کامل است و نه از راه آموزش و کسب، بلکه از طریق موهبت الهی به آنان عنایت می‌شود. انبیا و اولیای الهی ﷺ برترین و والاترین بندگان خداوندند و شایسته بالاترین ارتباط میان خالق و مخلوق‌اند. ایشان به دلیل سعه وجودی که دارند، عالم مُلک، ملکوت و جبروت را به هم پیوند داده‌اند و حقایق عالم را از سرچشمه حقایق در عالم جبروت، یعنی خداوند متعال، به وسیله مُلک وحی یا عقل فعال، در عالم مفارقات عقلی، دریافت و به عالم مُلک یا طبیعت، انتقال می‌دهند.

بارزترین صفتی که از دیدگاه اندیشمندان امامیه، در افضلیت امام ﷺ دخالت دارد، علم اوست. از منظر ایشان امام باید در علم نسبت به دیگران سرآمد باشد (مظفر، ۱۳۸۶: ۱۲۹). این صفت، علاوه بر اینکه خود، از شروط بنیادین نبوت و امامت است، در تحقق شروط دیگر، مانند عصمت نیز مؤثر است. علم معصوم ﷺ در پژوهش‌های مختلف بررسی شده است. محمد نظیری در تحقیقی با عنوان «منابع و قلمرو علم معصومان» حدود و قلمرو علم معصومان را بررسی کرده و زهرا خطیبی و اعلی نورانی در پژوهشی با نام «علم امام در آینه حکمت متعالیه» دیدگاه حکمت متعالیه در این باره را تحلیل نموده‌اند. محمدحسین نادم در مقاله «علم امام از نگاه امیرالمؤمنین با تأکید بر نهج البلاغه» دیدگاه امام علی ﷺ درباره علم امام را تحلیل نموده است. سید محمد مهدی زیدی در پژوهش خود با عنوان «منابع علم امام از منظر اندیشمندان مدرسه کلامی قم» دیدگاه کلامی سه نفر از مدرسه کلامی قم، یعنی برقی، کلینی و صدوق در این باره را تحلیل کرده و عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی و دیگران هم در پژوهش «بررسی منابع علم امام از منظر روایات» با دیدگاه حدیثی و روایی، منابع علم امام را کاویده‌اند. در هیچ‌کدام از پژوهش‌های مذکور روش علامه طباطبایی و نوآوری‌های او در این حوزه بررسی نشده است. موضوع پژوهش حاضر تحلیل دیدگاه ملاصدرا درباره چگونگی حصول علم معصومان ﷺ و نوآوری‌های علامه طباطبایی با رویکرد قرآنی برای جبران کاستی‌های آرای ملاصدراست.

از دیدگاه ملاصدرا و بسیاری از پیروان حکمت متعالیه، عامل اصلی عصمت انبیاء ﷺ و اولیا ﷺ علم ایشان است. ملاصدرا عامل اصلی اثرپذیری انسان از شیطان را قصور قوه فهم و ادراک عموم مردم و ضعف و ناتوانی این قوا در مقابله و مجاهده با شیطان و لشکریان او، یعنی همان قوه شهوت و غضب و بالاتر از این‌ها قوه واهمه انسان دانسته و عامل اصلی عصمت را کمال قوه فهم و عقل قویم برمی‌شمارد که جنود و قوای شیطان را در وجود انسان مستخر خود کرده و آن‌ها را به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۲۲۴/۵).

## چگونگی حصول علم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نیز منشأ عصمت معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> را علم ایشان به واقعیت گناه، دانسته است (رک. طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۳۵۴/۵). وی با استفاده از آیه «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳) قسمی از علم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> را برآمده از وحی دانسته و سنخ علم ایشان را با علوم معمول بشری متفاوت می‌داند. از دیدگاه او نوع علم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> به گونه‌ای است که تمام قوای دیگر ایشان را تحت سیطره خود قرار می‌دهد؛ از این رو هیچ‌گاه آنان از این علم غافل نشده، مرتکب هیچ گناه و خطایی نمی‌شوند (همان: ۷۸/۵).

چگونگی حصول علم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> و آگاهی ایشان از حقایق عالم، همواره از دغدغه‌های دانشوران و اندیشمندان مسلمان بوده و در متون تفسیری، فلسفی و کلامی، بحث‌هایی از حقیقت وحی وجود داشته است. چستی حقیقت وحی، کیفیت نزول و نحوه دریافت آن از سوی انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> و اوصیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> از جمله سؤال‌های مطرح شده در این باب است. ملاصدرا بر اساس نظام فلسفی خود به این بحث پرداخته و نحوه حصول علوم انبیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> و اولیاء<sup>علیهم‌السلام</sup> را در چارچوب حکمت متعالیه تبیین نموده است. پس از او نیز پیروان و شارحان حکمت متعالیه بر اساس رویکردها و مشرب‌های ویژه خود دیدگاه او را تحلیل کرده و در اصلاح و تکمیل آن کوشیده‌اند. از جمله اندیشمندانی که در تبیین دیدگاه صدرا تلاش نموده‌اند علامه سید محمدحسین طباطبایی است که با رویکرد تفسیری و قرآنی به این کار دست زده است. پژوهش حاضر به بررسی چگونگی حصول علم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی پرداخته و مبانی، روش‌ها و شیوه تبیین ایشان را بررسی نموده است.

### ۲. دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا بر اساس مبانی حکمت متعالیه، مانند «اصالت وجود»، «وحدت حقیقت وجود»، «تشکیک مراتب وجود» و «حرکت جوهری» که از ابداعات فلسفی اوست، نحوه حصول علوم معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> را تبیین می‌کند. وی عقل انسان را دارای چهار مرتبه می‌داند: «عقل هیولانی» قوه صرف و استعداد محض است؛ «عقل بالملکه» یک مرتبه بالاتر از عقل هیولانی و استعداد قریب بوده، از قوه محض خارج و مُدرک بدیهیات است؛ «عقل بالفعل» مرحله کمال عقل انسانی است که از قوه و استعداد خارج شده، به مرحله فعلیت می‌رسد. در این مرتبه، صور عقلی بالفعل نزد انسان حاضرند. بالاترین مرتبه عقل انسانی «عقل مستفاد» است. انسان در این مرتبه، علاوه بر فعلیت صور عقلی، آن صور را به‌وسیله اتصال با عالم عقول و عقل فعّال، مشاهده می‌نماید. پس وجه تمایز این مرتبه، اتصال با عقل فعّال و مشاهده صور عقلی است (رک. ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۰۲/۱؛ ۱۳۸۳: ۵۱/۲).

از دیدگاه ملاصدرا نفس ناطقه برای ارتباط و اتصال با عقل فعّال باید مراتب عقل نظری (از عقل

هیولانی تا عقل مستفاد) را طی کند. هر کدام از این مراتب عقل نظری، به منزله صورت برای مرتبه قبل از خود و ماده برای مرتبه پس از خویش است. عقل بالملکه صورت عقل هیولانی و ماده عقل بالفعل است، عقل بالفعل صورت عقل بالملکه و ماده عقل مستفاد است، و عقل مستفاد نیز با اتصال و اتحاد با عقل فَعَال به فعلیت تام می‌رسد. از منظر صدرا تمام مراحل فعلیت در قوه عاقله نفس ناطقه، با واسطه یا بی‌واسطه، تحت تدبیر عقل فَعَال است که ملکی روحانی از ملائکه الله و نور عقلی از انوار الهی است. البته ذکر این نکته نیز لازم است که تنها برخی از انسان‌ها می‌توانند تمام این مراتب عقل را در وجود خود به فعلیت برسانند و از میان ایشان نیز افراد خاصی واجد استعداد تام برای اتصال و اتحاد با عقل فعال‌اند. ملاصدرا این افراد را که نفس ناطقه آن‌ها توان اتحاد با عقل فعال را دارد، نبی نامیده است. از دیدگاه او مراتب وجودی انبیاء و اولیای الهی به فعلیت رسیده و نفس ایشان در مرحله عقل مستفاد با عقل فَعَال متحد گردیده است؛ لذا ایشان سعه وجودی دارند و نفس آنان از پایین‌ترین مراتب عالم ماده تا عالم عقول امتداد دارد:

فَالنَّفْسُ الْإِنْسَانِيَّةُ كَمَا صَرَحَ فِيلسُوفُ الْمُعَلِّمِ، بِبَعْضِ قُوَاهَا فِي هَذَا الْعَالَمِ وَبِبَعْضِهَا فِي عَالَمِ الْعَقْلِيِّ، بَلْ فِي كُلِّ الْعَالَمِ مِنَ الْعَوَالِمِ لَهَا جُزْءٌ؛ وَ لَيْسَتْ أَجْزَائُهَا كَالْأَجْزَاءِ الْجِسْمِ مِنْ جَهَةِ الْوَضْعِ وَالْمِقْدَارِ، بَلْ مِنْ جَهَةِ الْمَعْنَى وَالْمَاهِيَةِ (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۲۴۹/۱).

در منظومه فکری ملاصدرا، کمال مخصوص نفس ناطقه انسان که انبیاء و اولیای الهی به آن دست یافته‌اند، در این است که به ملاً اعلی متصل شود و با عقل کل متحد گردد. نتیجه این اتحاد با عقل کل در نفوس انبیاء و اولیای الهی این است که صورت کل و نظام اتم و خیر جاری از مبدأ کل، که همان ذات حق تعالی است، در وجود ایشان تقرّر یافته و نفس ایشان مبدل به عالم عقلی می‌گردد که تمام آنچه در عقول، نفوس، طبایع و اجرام فلکی و عنصری جریان دارد، در نفوس ایشان نیز حاضر باشد (رک. ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۹/۱). نفس ناطقه معصومان در این مرحله، از جهت قوه نظری، به مرتبه اعلای صفا می‌رسد و با روح اعظم اتحاد کلی پیدا می‌کند و بدون آنکه نیازی به تعمل و تفکر داشته باشد، علوم لدنی، بدون وساطت تعلیم بشری، بر وی افاضه می‌گردد. بنابراین بر اساس آیه «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ يَمَسَّهُ نَارٌ نُوِّرَ عَلَي نُوْرٍ وَاللَّهُ يَهْدِي نُوْرَهُ مَنْ يَشَاءُ» (نور: ۳۵) نزدیک است که زيت عقل منفعل ایشان به سبب شدت استعداد و قابلیت به نور عقل فعال شعله‌ور گردد، بدون آنکه شعله‌های آتش تعلیم بشری و فکر و بحث و تکرار در مسائل علمی با وی لمس و تماس داشته باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۱/۱). این دقیقاً وجه افتراق علوم انبیاء و اولیای کاملین و معصومان با علوم سایر علماست؛ چراکه انبیاء علم خود را بدون واسطه دیگران و از طریق اتحاد با عقل فَعَال از عالم غیب به دست می‌آورند و اولیای کاملین نیز توسط اتحاد نفس ناطقه خود با عقل کل

چگونگی حصول علم معصومان علیهم السلام از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی **۱۶۹**

یا به واسطه نبی صلی الله علیه و آله اخذ می‌کنند، اما علما این علوم را به واسطه تعلیم و تعلّم و اکتساب کسب می‌نمایند. علم معصومان علیهم السلام بر اساس آیه «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت: ۴۲) بدون اشتباه است و خطا و باطلی در آن راه ندارد (رک. ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴۳/۲، ۳۶۲/۴).

وَلَا جِلْهَ قَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْحَقِّ أَخَذْتُمْ عِلْمَكُمْ مَيْتًا عَنْ مَيِّتٍ وَأَخَذْنَا عِلْمَنَا عَنِ الْحَيِّ  
الَّذِي لَا يَمُوتُ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَقَامِ بَعْدَ ذِكْرِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ  
السَّلَامُ: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ (الانعام: ۹۰) (ملاصدرا، همان: ۴۴/۲)

ملاصدرا برای توضیح نحوه حصول این علم توسط معصومان علیهم السلام مردم را از حیث درجه حدس، که از دیدگاه او همان اتصال به عالم نور و عقل است، (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۱/۱) به سه گروه تقسیم می‌کند:

- گروه اول نفوس زکیه‌اند که در اکثر علوم خود، بلکه در همه آن‌ها نیازی به تعلیم ندارند.  
- گروه دوم نفوس غبی‌اند که در افکار و تصورات خویش توفیقی ندارند و تعلیم و آموزش نیز نمی‌پذیرند؛ تا جایی که قرآن کریم درباره ایشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ» (قصص: ۵۶) و نیز می‌فرماید: «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر: ۲۲). همچنین می‌فرماید: «فَأَنْتَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ» (الروم: ۵۲). علت این امر نیز آن است که آنان به درجه استعداد حیات عقلی نرسیده‌اند؛ به همین جهت گوش باطنی ندارند که بتوانند با آن کلام معنوی و حدیث ربّانی را بشنوند.

- گروه سوم، نفوس قدسی‌اند که هم از لحاظ کمی و هم از لحاظ کیفی، دارای حدسی شدید و کثیرند و با سرعت به عالم ملکوت متصل می‌شوند و از طریق حدسی که در وجود خویش دارند، اکثر معلومات را در زمانی اندک به بهترین و شریف‌ترین وجه ادراک می‌کنند.

پس همان‌گونه که برخی افراد در جهت نقصان فطرت و خمود نور فطری به حدّی می‌رسند که فاقد حدس و فکر می‌شوند و حتی انبیای الهی علیهم السلام نیز از ارشاد ایشان عاجز می‌گردند؛ در مقابل، عده‌ای نیز در جهت کمال و قوه حدس و شدت اشراق، به مرتبه نفس قدسیه نائل آمده، به وسیله قوه حدس خویش در کم‌ترین زمان به تمام معقولات، علوم و صورت‌های عقلی دست یافته، اموری را درک می‌کنند که سایر افراد از درک آن‌ها عاجز و قاصرند؛ یا برای دستیابی به آن علوم باید متحمل زحمت و مشقت شوند و برای کسب آن‌ها ریاضت‌ها بکشند. چنین شخصی که صاحب این نفس قدسیه است، نبی صلی الله علیه و آله یا ولی علیه السلام نام دارد (رک. ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۱/۱).

علاوه بر آن، ملاصدرا نحوه حصول علم را نیز به سه طریق تقسیم می‌کند. برخی از علوم، از طریق اکتساب، استدلال و تعلیم حاصل می‌شوند. این علوم که مخصوص حکما و علمای اهل نظر و تفکر

است، «اعتبار» یا «استبصار» نام دارند. قسمی دیگر از علوم، بدون زحمت اکتساب و تعلیم و یادگیری و توسط القا در قلب حاصل می‌گردد. این قسم نیز خود بر دو قسم دیگر قابل تقسیم است؛ برخی از اوقات، شخصی که در قلب او نوری از علم القا شده است، نمی‌داند که این علم به چه صورت و از کجا و توسط چه کسی یا کدام سببی حاصل شده است. این قسم از علم نیز «الهام» نامیده می‌شود که مختص اولیا و اوصیاست. اما قسم دیگر که در نهایت کشف و ظهور است و شخص، علاوه بر دریافت حقیقت علم، ملک القاکننده آن را مشاهده و صدای او را نیز به گوش خود می‌شنود، «وحی» نامیده می‌شود و به انبیا علیهم‌السلام اختصاص دارد. البته هم الهام و هم وحی را ملائکه بر قلب نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ولی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم القا می‌کنند؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِيَشْرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (الشوری: ۵۱). تنها تفاوت این است که نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ملک را مشاهده کرده، صدای او را می‌شنود، اما ولی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین مشاهده‌ای ندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۴۲۰/۲). از دیدگاه صدرا بالاترین و شریف‌ترین صفت نبوت، کمال قوه و عقل نظری و شدت صفای جوهر عقلی است، به گونه‌ای که با عقل فعال یا به تعبیر دینی، قلم اعلی و معلم شدیدالقوی متصل شده، از او که مفیض علوم در الواح نفوس عقلی است، علوم و معارف را بدون واسطه معلم بشری در کم‌ترین زمان دریافت کند (ملاصدرا، همان: ۴۴۲/۲). اما کمال قوه مخیله نیز از جمله صفات و ویژگی‌های انبیا علیهم‌السلام است. چنان‌که قوه مخیله نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به سبب کمال و قدرتی که دارد می‌تواند در عالم بیداری عالم غیب را مشاهده کند و صورت‌های مثالی غایب از چشم عموم انسان‌ها بر او متمثل شود و اصوات محسوس را از ناحیه عالم ملکوت اوسط در مقام و مرتبه «هورقلیا» یا غیر این مقام، به گوش خویش، بشنود (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۲/۱). نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علاوه بر مشاهده صورت‌های غیبی توسط قوای مخیله، می‌تواند به واسطه قوای تحریکی خویش بر هیولای عالم نیز تأثیر گذاشته، صورتی را از ماده جدا یا صورتی بر آن بپوشاند. نتیجه آن نیز کرامات و معجزاتی است که از انبیا علیهم‌السلام و اولیا علیهم‌السلام نقل شده است؛ چراکه نفس ایشان بر اثر قدرت قوه تحریکی به نفوس فلکی شباهت پیدا می‌کند و می‌تواند در کلیه اجسام، اجرام و ابدان موجودات این عالم اثر بگذارد؛ همان‌گونه که توانایی اثرگذاری بر بدن خویش را دارد (رک. ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۴۲/۱).

مسلم است که ملاصدرا توانسته بر اساس نظام فکری و چارچوب فلسفی خود، تبیین دقیق و تحلیل مقبولی از حقیقت علم معصومان علیهم‌السلام و چگونگی حصول آن ارائه دهد. وی توانسته است با استفاده از مبانی مانند «اصالت وجود»، «وحدت حقیقت» و «تشکیک در مراتب وجود» و بهره‌مندی از «حرکت جوهری» که هر کدام از آن‌ها از مبانی حکمت متعالیه و ابداعات فلسفی او هستند، امکان اتصال و اتحاد مراتبی از عقل انسان‌ها با عقل فعال و دریافت علمی از آن را اثبات کند و امکان

چگونگی حصول علم معصومان<sup>علیهم السلام</sup> از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی

حصول مراتبی از این علم را برای تمام انسان‌ها به اثبات برساند. طبیعتاً بر اساس مبانی ملاصدرا، انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> و سایر معصومین<sup>علیهم السلام</sup> به خاطر درجات وجودی بالاتر می‌توانند با این عقل کل متحد شوند؛ در نتیجه، علوم ایشان در بالاترین درجه وضوح و ظهور قرار خواهد داشت، تا جایی که علم ایشان به دلیل اتحاد وجودی با عقل فعال و شدت حضور، ظهور و بروز، مصون از خطا و اشتباه است.

نکته‌ای که در مطالب ملاصدرا در این مورد وجود دارد، این است که از دیدگاه او تمام انسان‌ها توانایی و استعداد دسترسی به این مقام را دارند و حتی عده‌ای از غیرمعصومان هم در گذشته به این مقام رسیده‌اند و در زمان‌های بعد نیز امکان دسترسی به این مقام برای انسان‌ها وجود دارد. به همین دلیل، او نبوت به معنای تشریح را مقطوع می‌داند، اما از نظر او حکم آن، یعنی امکان دسترسی به مقام وجودی و علمی آن، ختم نشده است. در مورد امامت نیز از دیدگاه ملاصدرا حکم و ماهیت آن منقطع نگردیده است و اولیای الهی، توان دسترسی به آن مقام را دارند. او در این باره می‌نویسد:

فَالنُّبُوَّةُ وَالرَّسَالَةُ مِنْ حَيْثُ مَا هَيَّيْتَهُمَا وَحُكْمُهُمَا مَا انْقَطَعَتْ وَمَا نَسَخَتْ وَإِنَّمَا انْقَطَعَ الْوَحْيُ الْخَاصُّ بِرَسُولٍ وَالتَّبَيُّ مِنْ نَزُولِ الْمَلَكِ عَلَى أُذُنِهِ وَ قَلْبِهِ ... وَأَمَّا الْأَوْلِيَاءُ فَلَهُمْ فِي هَذِهِ النُّبُوَّةِ مَشْرَبٌ عَظِيمٌ ... (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۳۷۷/۱).

چنین اعتقادی برای عموم مسلمانان، به‌خصوص شیعیان و اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان و بزرگان عقیدتی و کلامی ایشان، پذیرفته نیست؛ چراکه در متون دینی و احادیث و روایات نیز دستیابی به مقام و جایگاه وجودی و معنوی پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و ائمه اطهار<sup>علیهم السلام</sup> را برای غیرایشان ناممکن شمرده‌اند و در تشریح یا حکم بودن این مقام و حکم و ماهیت آن تفاوتی نیست. چگونه ممکن است کسی امکان دسترسی به مقام وجودی پیامبر یا امامی را داشته باشد که هیچ کس غیر از خداوند توانایی شناخت او را ندارد. «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ وَمَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَا» (مستنبط: ۱۴۲۷ق: ۲۳۸/۱) و هیچ کس توانایی درک حقیقت وجودی او را ندارد، «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ قَالَ: مَا رَأَى فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى الْحَقِيقَةِ الَّتِي خَلَقَنِي اللَّهُ عَلَيْهَا غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (همان جا).

### ۳. دیدگاه علامه طباطبایی

از دیدگاه علامه طباطبایی اتصال انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> و اولیای معصومین<sup>علیهم السلام</sup> به عالم ماورا و اطلاع از حقایق باطن عالم از مسلمات دینی و حقایق پذیرفته تمام پیروان ادیان الهی است: «لَا رَيْبَ عِنْدَ أَرْبَابِ الْمَلَلِ الْإِلَهِيَّةِ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَهُمْ اتِّصَالٌ بِمَا وَرَاءَ هَذِهِ النَّشْأَةِ وَاطِّلَاعٌ عَلَى الْأُمُورِ الْبَاطِنَةِ عَلَى إختِلَافِ مَرَاتِبِهِمْ» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۲۳).

بر اساس این دیدگاه، «انبیاء» و امامان معصومین به عنایت و تعلیم الهی، حقایق تکوینی را فهمیده، یافته و به آنها رسیده‌اند. ایشان با باطن عالم مرتبط و از آنها باخبر شده و قوانین و احکامی که از آنها نشئت می‌گیرند را فراگرفته و آنها را برای جوامع بشری به ارمغان آورده‌اند؛ این همان مقام ولایت است» (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۳۸۱/۱). این سلسله ولایت از اول خلقت انسان تا عصر حاضر امتداد داشته است. با وجود تفاوت‌هایی که به سبب تفاوت شریعت و منهج هر پیامبری در راه و روش ولایت وجود دارد، خطوط کلی مسئله ولایت در عصر همه انبیاء و در همه شرایع یکسان است؛ یعنی تمام انبیاء دارای مقام ولایت بوده، همه از اولیای الهی بوده‌اند. البته، طبق آیه «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (بقره: ۲۵۳) و آیه «لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» (اسراء: ۵۵) درجات ایشان در میزان اتصال و اطلاع از حقایق باطنی متفاوت بوده و هریک به اندازه مقام و مرتبه وجودی خود، با این حقایق مرتبط و از آن مطلع بوده‌اند.

از دیدگاه علامه، این ولایت و اتصال به عالم ماورا و اطلاع از حقایق باطنی مخصوص انبیاء و ائمه معصومین نیست و هر انسانی می‌تواند با ریاضت و تهذیب نفس به این مقام منبع راه پیدا کند. از منظر او، اصل مقام ولایت موهبتی الهی و مصداق آیه «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» (الحديد: ۲۱) است و در لابه‌لای کتاب‌ها و محافل درس و بحث یافت نمی‌شود. پس حق تعالی این مقام را به هر کسی عطا نمی‌کند، اما هر کسی می‌تواند با کسب مقدماتی مانند انجام اعمال صالح و کسب طهارت روح زمینه دریافت این موهبت الهی را فراهم کند و به اندازه استعداد وجودی و مقدماتی که فراهم کرده، به آن دست یابد.

البته اولاً درجه هیچ یک از باریافتگان به مقام ولایت، همتای رتبه ولایت انبیا و اهل بیت نیست نخواهد بود؛ و ثانیاً مقام نبوت، رسالت و امامت موهبتی اختصاصی و غیرکسبی است و غیر از معصومین به هیچ شخص دیگری اعطا نشده است (رک. جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۳۸۷/۱). بنابراین نه تنها هیچ کس نمی‌تواند به مقام ایشان برسد، بلکه هیچ کس، غیر از خود حق تعالی، توان درک خصوصیات و جزئیات مقام ایشان را نیز ندارد و «احاطه بر مقامات اولیا و اسرار و رازهایی که با خدا دارند ممکن نیست؛ زیرا ولایت و سرپرستی امور ایشان با خداست و اسما و رسوم ایشان در خدا فانی گشته است. چنان‌که قرآن کریم، فرموده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» (طه: ۱۱۰). آنان را همین شرافت بس که سرپرستی و ولایت امورشان با خداست و حق تعالی، خود، مربی ایشان گشته و بشارت‌دهنده آنان است؛ لذا در قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس: ۶۲)» (طباطبایی، ۱۳۶۰: ۶۱). به همین جهت، علامه درک نوع ارتباط معصومان با عالم ماورا و دریافت حقایق و علوم ایشان از آن طریق و نیز فهم حقیقت وحی را برای دیگران



چگونگی حصول علم معصومان<sup>علیهم السلام</sup> از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی **۱۵۳**

غیرممکن می‌داند؛ زیرا نفوس ایشان آلوده به انواع هوس‌های نفسانی و عقولشان محصور در محدودیت‌های عالم ماده است (طباطبایی، ۱۴۱۴ق: ۱۸/۲).

علامه حقیقت و وحی را شعوری خاص و مرموز می‌داند. این نوع فهم از سنخ شعور فکری و تفکر عقلانی نیست که عموم عقلا از راه تفکر و به‌وسیله مقدمات عقلی و برهانی به آن می‌رسند (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۵۶/۱).

و مِن هُنَا يَظْهَرُ أَنَّ هَذَا الشُّعُورَ مِنْ غَيْرِ سِنَخِ الشُّعُورِ الْفِكْرِيِّ بِمَعْنَى أَنْ مَا يَجِدُهُ الْإِنْسَانُ مِنَ النَّتَائِجِ الْفِكْرِيَّةِ مِنْ طَرِيقِ مُقَدِّمَاتِهَا الْعَقْلِيَّةِ غَيْرَ مَا يَجِدُهُ مِنْ طَرِيقِ الشُّعُورِ النَّبَوِيِّ وَ الطَّرِيقِ غَيْرِ الطَّرِيقِ (طباطبایی، ۱۴۱۴ق: ۱۵۳/۲).

از دیدگاه علامه طباطبایی، انبیا و معصومان<sup>علیهم السلام</sup> از طریق همین شعور خاص معارف و آموزه‌های دین را اخذ و به عموم مردم انتقال می‌دهند. از منظر او، «نبوت یک موهبت مرموز و یک شعور مخصوص بوده که در انبیا<sup>علیهم السلام</sup> وجود داشته و به‌واسطه آن، معارف دینی و شرایع آسمانی را از ناحیه حق تلقی می‌کردند.» (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۵۰/۱). او در تفسیر چگونگی دریافت این معارف از سوی معصومان<sup>علیهم السلام</sup> آن را امری مجرد از ماده می‌داند. وی در تفسیر آیه «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا» (شوری: ۵۲) تعبیر «روح» از آیات قرآن کریم و تفسیر آن به «امرنا» را نشان‌دهنده این مطلب می‌داند که وحی از سنخ عالم امر و مجرد از ماده است؛ چنان‌که از آیات دیگری نیز مانند «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ» (قدر: ۴) و «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفًّا» (النبأ: ۳۸) و «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (اسری: ۸۵)، همین مطلب برداشت می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۴ق: ۷۵/۱۸).

مطلب دیگری که غیرمادی بودن وحی را می‌توان با آن اثبات کرد، این است که این وحی را ملک وحی بر قلب پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> القا می‌کند. قرآن کریم این ملک را جبرئیل، روح الامین و روح القدس معرفی می‌کند (طباطبایی، همان: ۳۱۶/۱۵). منظور از قلب هم در اینجا همان نفس و جان پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> است که علوم و حقایق را ادراک و دریافت می‌کند. بنابراین نفس پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> است که این علوم و حقایق را دریافت می‌کند و حواس ظاهری او مانند چشم و گوش و سایر حواس در دریافت آن دخالتی نداشته‌اند (همان: ۳۱۷)؛ لذا می‌توان هم از اینکه حامل وحی ملکی از ملائکه عالم امر بوده و هم از اینکه قابل آن قلب پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> بوده و حواس ظاهری و مادی ایشان در آن دخالتی نداشته است، تجرّد و غیرمادی بودن وحی را استنباط کرد.

علامه، وحی را از سنخ علم حضوری می‌داند که از راه تعلیم و اکتساب به دست نمی‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۴ق: ۷۹/۵). او ملک حامل وحی را در انتقال آن به پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> معصوم می‌داند. وی از تعبیر «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» در آیه ۱۹۳ سوره شعراء چنین استنباط می‌کند که ملک وحی در رسالت

خود که ابلاغ وحی به پیامبر ﷺ است، مأمون بوده و هیچ‌گونه تبدیل، تغییر و تحریفی، چه به عمد یا سهوی یا نسیان، از او سر نمی‌زند؛ به همین دلیل، از او در آیات دیگر نیز با تعبیر «روح القدس» (بقره: ۸۷، ۲۵۳؛ مائده: ۱۱۰؛ نحل: ۱۰۲) یاد شده است (رک. طباطبایی، همان: ۳۱۶/۱۵). پیامبر ﷺ نیز از دیدگاه علامه، هر چند در سایر مراحل و جهات زندگی خود یک انسان عادی و معمولی است، باید در تلقی، حفظ و ابلاغ وحی به عموم مردم معصوم باشد و ادراک درونی او در ضبط و حفظ وحی و زبان او در تبلیغ آن به مردم خطا نکند (رک. طباطبایی، ۱۳۷۸: ۱۵۴/۱).

علامه در تفسیر آیه «وَمَا كَانَ لَيْسَرَ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَمْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ» (الشوری: ۵۱) درباره اقسام وحی، آن را بر اساس آیه به سه قسم «وحی»، «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» و «يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَاذِنِهِ» تقسیم کرده و هر سه قسم را از مصادیق تکلم خدا با بشر می‌داند. وی وحی را تکلم خفی و بدون واسطه خداوند با پیامبر ﷺ، قسم دوم را تکلم با واسطه رسول و ملک وحی با حق تعالی و قسم سوم را نیز تکلم با واسطه حاجبی محسوب می‌کند که بین پیامبر ﷺ و خداوند وجود دارد (او این قسم را وحی در حالت رؤیا و خواب تفسیر می‌کند). بنابراین او تکلم خداوند با انبیاء ﷺ یا به عبارت دیگر، وحی را به تکلم با واسطه و بی‌واسطه خداوند با انبیاء ﷺ و تکلم با واسطه را نیز به واسطه ملک وحی یا واسطه حاجب که همان وحی در حالت خواب و رؤیاست، تقسیم کرده است (رک. طباطبایی: ۱۴۱۴ق: ۷۳/۱۸).

آنچه به عنوان نتیجه از مطالب پیشین درباره نظر علامه طباطبایی در مورد نحوه حصول علم معصومان ﷺ به دست می‌آید، این است که از دیدگاه علامه طباطبایی، علم ایشان به واسطه وحی حاصل می‌گردد. حقیقت وحی نیز از منظر وی، به عنوان یک شعور مرموز و خاص برای انبیاء ﷺ و اولیا ﷺ است و دستیابی به حقیقت آن برای دیگران ممکن نیست، اما این شعور باطنی که مخصوص معصومان ﷺ است، از دیدگاه علامه، ویژگی‌هایی دارد که می‌توان آن‌ها را از حالات و گفته‌های ایشان به دست آورد. موهبتی و غیراکتسابی بودن، مجرد و غیرمادی بودن، معصوم و خطاناپذیر بودن، اختصاص آن به انبیاء ﷺ و ائمه معصومین ﷺ و حضوری بودن علم به آن را می‌توان از جمله ویژگی‌های وحی در منظومه فکری علامه طباطبایی دانست.

#### ۴. نتیجه

ملاصدرا توانست نحوه حصول علم انبیاء ﷺ و اولیا ﷺ را توسط مبانی حکمی و نظام فکری خود تبیین و تحلیل کند و به آن چارچوب فلسفی بدهد، اما انتقادی که به این نظر وارد است این است که بر اساس این دیدگاه تمام انسان‌ها توانایی رسیدن به این مقام را دارند؛ زیرا بر پایه مبانی مانند وحدت حقیقت

وجود و تشکیک مراتب آن و نیز حرکت جوهری که از مبانی حکمت صدرایی در این بحث است، تمام انسان‌ها از قوه و استعداد اتصال و اتحاد با عقل فعال برخوردارند و توان رسیدن به مقام «نبوت» و «ولایت» را دارند؛ هرچند در عمل، تعداد کمی از ایشان به این مقام دست یافته‌اند. با این حال، از دیدگاه او افرادی غیر از انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> و اوصیا<sup>علیهم‌السلام</sup> به این مقام رسیده‌اند و در آینده نیز افرادی به این مقام خواهند رسید؛ چراکه نبوت، به معنای تشریح، ختم شده، اما ماهیت و حکم آن نسخ نشده است. مسلم است که چنین دیدگاه و اعتقادی، پسندیده و پذیرفته‌کسانی که نگاه دینی و کلامی پرننگ‌تری دارند، نیست و به مذاق ایشان خوش نمی‌آید.

از دیدگاه علامه طباطبایی انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> و امامان معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> به عنایت و تعلیم الهی تمام حقایق تکوینی را یافته، با باطن عالم مرتبط و از آن آگاه می‌شوند. او این اتصال به عالم ماورا و اطلاع از حقایق باطنی را همان «مقام ولایت» می‌داند که مخصوص انبیا و ائمه معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> نیست و همه انسان‌ها می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. از منظر علامه، هرچند مقام ولایت، موهبتی الهی است، مقدمات کسب آن به اندازه استعداد وجودی و طهارت باطنی اکتسابی است و بر اساس طهارت نفس هر فردی برای او فراهم است. البته از منظر علامه، هیچ کس نمی‌تواند در مقام ولایت، همتای انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> و ائمه معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> باشد و مقام ایشان در ولایت برای کسی غیر از ایشان دست‌یافتنی نیست. علاوه بر آن، مقام نبوت و امامت نیز به غیر از معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> به هیچ شخص دیگری عطا نشده است. علامه ادراک نوع ارتباط معصومان<sup>علیهم‌السلام</sup> با عالم غیب و نحوه دریافت حقایق و علوم ایشان از آن طریق را برای دیگران غیرممکن می‌داند؛ به همین دلیل، حقیقت وحی را نیز نوعی شعور مرموز و خاص برمی‌شمارد که از سنخ شعور فکری و تفکر عقلانی عموم عقلانی نیست. وی، حقیقت وحی را موهبت الهی، امری مجرد از ماده، از سنخ علوم حضوری، معصوم و خطاناپذیر و مختص انبیا و ائمه معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> می‌داند.

در یک جمع‌بندی کلی، با مقایسه تطبیقی دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی، می‌توان به این نتیجه رسید که ملاصدرا با ارائه یک چارچوب فکری و نظام استدلالی بر مبانی و روش‌های حکمت متعالیه توانست نحوه حصول علوم انبیا<sup>علیهم‌السلام</sup> و اولیا<sup>علیهم‌السلام</sup> را تحلیل عقلی و فلسفی کند و ابداعات و نوآوری‌هایی در این باب ارائه دهد. پس از او نیز برخی از پیروان و شارحان حکمت متعالیه بر اساس گرایش و مشربی که در نظام فکری خود داشتند، توانستند برخی از کاستی‌های دیدگاه وی را جبران کنند. در این میان علامه طباطبایی بر اساس رویکرد تفسیری و قرآنی و بهره‌گیری روشمند از معارف قرآن کریم دیدگاه او را تکمیل نمود.

### منابع

۱. جوادى آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، تحریر رساله الولایه علامه طباطبایی، قم: مرکز نشر اسراء.
۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۰)، رساله الولایه، قم: مؤسسه اهل البيت.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل علامه طباطبایی، ترجمه محمد محمدی گیلانی، قم: بوستان کتاب قم.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۴۱۴ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۴۲۸ق)، مجموعه الرسائل العلامة الطباطبایی، تحقیق صباح ربیعی، قم: باقیات.
۶. مستنبط، سید احمد (۱۴۲۷ق)، القطرة من بحار مناقب النبی و العتره، قم: نشر الماس.
۷. مظفر، محمدحسین (۱۳۸۶)، پژوهشی در باب علم امام، ترجمه علی شیروانی، قم: انتشارات دار الفکر.
۸. ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، قم: نشر بیدار.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، الشواهد الربوبیه فی المسالک السلوکیه، تعلیق و شرح سید جلال الدین آشتیانی، قم: مؤسسه مطبوعات دینی.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۳)، شرح اصول کافی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.